

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

سه شنبه ۰۶ جولای ۲۰۲۱

حمید انوری

گذشته چراغ راه آینده است

عده محدود و معدودی از هموطنان ما را عقیده برین است که "گذشته ها را باید به تاریخ سپرد"، اما از نظر این کمترین گذشته ها را درست زمانی میتوان به تاریخ سپرد که عدالت در یک جامعه پسا جنگ و ستیز، بصورت کامل تطبیق شده باشد و حق به حقدار رسیده باشد و خونهای ریخته شده هموطنان شریف ما به معامله گذاشته نشده باشد.

گذشته ها را زمانی میتوان به تاریخ سپرد که به آرا حقیقی و واقعی مردم مراجعه شده باشد و آرا اکثریت و قریب به اتفاق همه مردم بدون زد و بند های پبدا و پنهان و معامله گری های شرم آور، به منصفه اجرا گذاشته شده باشد.

گذشته ها را زمانی می توان به تاریخ سپرد که صلح واقعی و حقیقی جای جنگ های خانمان برانداز را گرفته باشد.

گذشته ها را هنگامی می توان به تاریخ سپرد که یک حکومت ملی و مردمی زمام امور کشور را به دست گرفته باشد که مردم یقین داشته باشند در انتخاب آن زمامدار، هیچ تقلبی صورت نگرفته است و میلیونها دالر و پوند و یورو و کلدار و تومان و...، به مصرف نرسیده باشد و...

از نگاه این کمترین در شرایط کنونی ادعای "گذشته ها را باید به تاریخ سپرد"، یک ادعای پوچ و میان تهی است و این آب که گویا می خواهند به آسیاب های جنایتکاران بی آزرم تاریخ بریزند، از سرچشمه خت است و ره بجائی نمی برد.

و چون می بینیم که در چهل سال پسین، دستان کثیف داخلی و خارجی از چهار گوشه و شش جهت اندر کار اند که در کشور زیبای ما صلح حکمفرما نشود و جنگ همیشه مستولی باشد و افغان همیشه خون افغان بریزد و....، پس چه باید کرد و کوتاه ترین راه کدام است و چگونه می شود شرایط

"گذشته ها را باید به تاریخ سپرد" را میها ساخت و کشور عزیز ما را از ورطه نیستی و نابودی نجات داد و یک صلح شرافتمند را به کشور برگرداند؟!

با جرئت می توان گفت که خارجی ها از هر قماشیه که بوده اند و باشند، بخوبی دریافته اند که پیروزی در میدان جنگ ناممکن است و نیز خوب میدانیم که تفرقه اندازی های آنان با هزار و یک رنگ و نیرنگ ادامه دارد و...

هر هموطن ما طی بیشتر از چهار دهه گذشته بار بار تجربه کرده و با چشم و سر شاهد بوده است که جنایتکاران جنگی از هر قماشیه که بوده اند و هر اندازه که همدیگر را کشتار کرده اند و دمار از روزگار همدیگر و مردم بدر آورده اند، روز بد در کنار هم ایستاده اند و بر ضد مردم و ملت تفنگ و تلوار کشیده اند و سر ها از تن ها جدا کرده اند و...

نه خلقی ها و پرچمی های ساخت ماسکو دست از توطئه و تفتین و تفرقه برداشته اند، نه تنظیم های اسلامی ساخت اسلام آباد و تهران و نه هم تنظیم های وهابی ساخت جده و ریاض و...، بعد ها هم نوبت به طالبان ساخت لندن و واشنگتن و...، رسید و ملت شریف افغان در بین این آسیاسنگ ها بیشتر از چهل سال است که خورد و خمیر می شوند و دمار از روزگار شان بدر آورده می شود و هر که به کار خویش است و ما هم بر این آتش پترول می ریزیم و از دور گویا دستی در آتش داریم و نظر به دلالتی از دل گرم خود حکم صادر میکنیم که "گذشته ها را باید به تاریخ سپرد". ای وای خدا را بر ما چه رفته است که بالای غندی خیر نشسته و فیل ما یاد هندوستان میکند و از کیسه خلیفه می بخشیم آنچه را که به ما تعلق ندارد.

و این فراموش کردن ها و به تاریخ سپردن ها و...، بار بار در مقاطع مختلف تاریخ تکرار و تکرار و تکرار شوند و از ما بخواهند که هر بار و باربار گذشته ها را به تاریخ بسپاریم.

منطق در کجای این گفته های هوائی می تواند وجود داشته باشد؟

میگویند: "سیر از دل گرسنه نمی آید و سوار از دل پیاده" و یا "پدر کشته را کی بود آشتی".

این ضرب المثل ها در اثر سالیان متمادی تجربه های تلخ و عینی به دست آمده اند و بار بار تجربه شده اند و نتایج تلخی از خود به یادگار گذاشته اند و حقانیت آنها ثابت شده است.

کاش و ایکاش آنانی که چنین حکم بی غم باش را از دل گرم خود صادر میکنند، خود شاهد آن می بودند که حتی یک نفر و یک فرد از این جنایتکاران جنگی چپ و راست، به جرم و خطا و خیانت و جنایت خود اعتراف میکرد و لااقل این شهامت را می داشت که بگوید و فقط بنویسد که، "اشتباه" کردیم و دگر هیچ. ما را از معذرت خواستن آنان امیدی نیست، از تفتین و توطئه و ایجاد تفرقه بین

ملت خودداری کنند و تلاش نکنند تا از جنایتکاران قصی القلب و ددمنش، از زنان بدکاره و هرزه و هرجائی، "فهرمانان" ساخته و بخورد چند از دنیا بی خبر بدهند.

نظر به تجربیات چهل و چند سال پسین، همه ما شاهد آن بوده و هستیم هنوز که این جماعت اصلاح ناپذیر اند، چه اینها همه مادر خطا هستند.

پس چگونه می شود و چگونه عقل سلیم می پذیرد که ما مردم آواره و دربدر و سرگردان و ما مردم جنگ زده و بی خانمان که خونهای پاک بهترین فرزندان و عزیزان و توتیه های جگر ما را این ددمنشان خون ریز و جنایتگستر بی محابا ریخته اند و می ریزند هنوز، تمام مظالم و جنایات و ددمنشی ها را به یکبارگی "به تاریخ" بسپاریم و همه را فراموش کنیم، درحالیکه حتی یکی از این چنگیزیان و نمرودیان، یکی از این ددمنشان از این همه ظلم و جفا و ددمنشی و خونریزی و...، که در بیشتر از چهل و چند سال گذشته مرتکب شده اند، یک معذرت خشک و خالی هم از پیشگاه این ملت غیور و خسته از جنگ نخواستند. چه زیبا گفته اند "زمین فقط در جایی می سوزد که آتش بالایش روشن است". گفتن و نوشتن و تبلیغ کردن "گذشته ها را باید به تاریخ بسپاریم" آسان و ساده است، اما وجدان پاک هم چیز خوبی است. مگر نگفته اند که "گذشته، چراغ راه آینده است"؟
حضرت سنائی غزنوی به آیندگان چنین توصیه کرده است:

با بدان کم نشین که درمانی
خوپذیر است نفس انسانی

ای وای به روزی که خوی و خواص این طبقه افراد بدسرشت و بد اندیش و بد کردار و زشت و درنده خو و...، بالای ما اثر بگذارد و ما هنوز به خود نیآمده باشیم و آنان به ریش ما بخندند، آخر "خوپذیر است نفس انسانی"، پس از این طبقه افراد دوری جستن بهترین شیوه تواند بود، نه اینکه نظر به دلالتی خود را در آغوش آنان انداختن و از کیسه خلیفه بخشیدن.

با بدان کم نشین که صحبت بد
گرچه پاکی؛ ترا پلید کند
آفتابی بدین بزرگی را
لکه‌یی ابر ناپدید کند.

همین لکه ابر است که هنوز از دامان پاک این میهن رو بیده نشده است و مانع تابیدن اشعه روشن و طلائی خورشید جهان تاب بر سرزمین زیبای ما گشته است و کشوری را و مردمی را در تاریکی مطلق فرو برده است.

همین لکه سیه ای ابر بود که بالای جنایات وحشیانه جنایتکاران تاریخ، پرده از تطهیر کشید و سرانجام جنایت کاران چپ و راست همدیگر را در آغوش گرفتند و همدگر بخشی کردند و گویا "گذشته ها را به تاریخ سپردند". چپ و راست بهم آمیختند و در نتیجه "دموکرات" زانیدند. جنایتکاران ددصفت را از کیسه عموسام بخشیدند و همه صاحب آرگاه و بارگاه و کرج و کلاه شدند، همه به بزرگترین سرمایه داران منطقه مبدل شدند، آنان که یک متر ریش و پشم داشتند، همه را تراشیدند و ریش های فرانسوی و...، مود روز شد و آنانی که شیخ پروت بودند، ریش ها را تا ناف گذاشتند، لنگی و پکول به دریشی و نکتائی تبدیل شد و آنانی که با نکتائی و دریشی در خارج از کشور خو گرفته بودند، یکشبه با خشتک های کشال و...، روانه دفتر های شیک و میلیون دالری شان شدند و...، و اینها همه در یک رقابت سخت منفی و تهوع آور فقط در فکر فردای خود و اولاد و احفاد خود شدند و همان ابر تاریک است هنوز که مانع درخشیدن خورشید به سرزمین زیبای ما گردیده است.

چرا چنین است؟!

زیرا این لک بخشی ها در غیاب اراده و آرزوی مردم، جنایتکاران را دست بازتر داد و یقین حاصل کردند که بازخواستی درکار نیست و یک مشمت جنایتکار راست، یک مشمت جنایتکار چپ را از کیسه خلیفه بخشیده اند و با فراغ خاطر "گذشته ها را به تاریخ سپرده اند"، اما هیهات و دردا و دریغا که این جمع نامتجانس و این جمع اضداد و این جمع منفور و مردود و مطرود، چون اساس شان از نطفه کج گذاشته شده است، هرگز به راه راست و درست روان شدن نیستند که نیستند و کج روی و کج اندیشی و کج خوئی و کج گوئی و کج نویسی عادت به مرگ شان است و ترک عادت هم موجب مرض است.

خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا میرود دیوار کج

و اساس و تهداب این دیوار خام را که تجاوزگران روسی در کشور ما توسط خلقی ها و پرچمی های شرف باخته، کج گذاشتند، همچنان کج است و نمی شود بر آن سقفی گذاشت و کلبه آباد کرد،

این دیوار کج باید از بیخ چپه شود و نه اینکه تلاش کنیم ویرانه های وطن را با تهداب کج و آن دیوار کج آباد کنیم و "گذشته ها را به تاریخ بسپاریم".

تاریخ خود حافظه قوی دارد و هر نیک و بدی را ثبت اوراق خود میکند و هیچ ضرورتی نمی افتد که "گذشته ها را باید به تاریخ سپرد". تاریخ کودتای ننگین هفتم ثور و هشتم ثور و طالب و تنظیم و حزب و جنبش و... و تمام جنایات شانرا بدون هیچ شک و شبهه ثبت میکند، هرچند عده مذبحخانه تلاش کنند که یک برهه خون آلود تاریخ کشور را جبونانه از کتب تاریخ مکاتب حذف کنند. و اما فقط بعد از اجرای عدالت است که میشود مابقی را به تاریخ سپرد، و نه قبل از اجرای عدالت.

مبر به تیغ ستم رشته های الفت را

که زخم خنجر غم ظالمانه می ماند

و راستی که چه ظالمانه می ماند!!!

از این زخم ها پس از چهل و اندی سال، هنوز هم خون جاریست!